

# عزاداری؛ سنت یا بدعت؟

رضا بابایی

برخی از پرسش هایی که نهضت مقدس سیدالشهداء را هدف خود قرار داده اند، به این شرح اند:

یک. هدف امام از قیام عاشورا چه بود؟

دو. آیا امام (ع) به قصد تشکیل حکومت اسلامی و برانداختن نظام اموی، قیام کرد؟

سه. آیا نهضت امام (ع) برای افشای فجایع و مفسدات امویان بود؟

چهار. آیا قیام و شهادت حضرت و یارانش، هدفی جز «شهادت» داشته است؟

پنج. چرا امام حسین (ع) مانند برادر مهتر خود، امام حسن مجتبی (ع) صلح یا بیعت نکرد؟

شش. نقش و میزان تأثیر دعوت کوفیان، در حرکت امام از مدینه به مکه و از آن جا به کوفه و امتناع از بیعت، چه اندازه است؟

هفت. آیا سیدالشهداء (ع) چاره ای جز قیام نداشت؟

هشت. نهضت کربلا، ماهیت آغازگرانه داشت یا عکس العمل و واکنش به حساب می آید؟

نه. تفاوت نهضت امام (ع) با شورش کسانی مانند عبدالله بن زبیر چیست؟

در این نوشتار می کوشیم، سنت عزاداری برای امام حسین (ع) را از تهمت بدعت، مبرا کنیم. پیش تر، مقدمه ای درباره زمینه های قیام حسینی بر اساس روایات حسینی می آوریم. این مقدمه گرچه، قدری طولانی می شود، اما راه را برای تحلیل های مربوط به موضوع مقاله هموار می کند. در بررسی زمینه ها و چرایی قیام حسینی، کوشش کرده ایم که از دایره روایات و سخنان آن گرامی امام (ع) پای را بیرون نگذاریم؛ زیرا برآنیم که این مقدار اندک از سخنان حضرت (ع) که باقی مانده است، توان پاسخگویی به هر پرسشی را دارد.

\*

## و اصبیح کتاب الله بفقدک مهجوراً

حادثه کربلا، به رغم این که حجم اندکی از زمان و مکان را به خود اختصاص داده است، قرن هاست که در کانون توجه مسلمانان عموماً و تحلیل گران تاریخ اسلام خصوصاً واقع شده است. این حادثه بزرگ که از آن، گاه به انقلاب و نهضت، و گاه به شورش و گاه به فاجعه یاد می شود، به دلیل اهمیت و پیچیدگی های خاصی که دارد، همواره موضوع تحقیقات دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان بوده است. بیشترین سخن در این باره، حول دو محور است:

۱. عوامل و زمینه های حادثه؛

۲. نتایج و پیامدهای آن.

۱. از زیارت امام حسین در روز عرفة، مفاتیح الجنان، چاپ اسلامی، ص ۴۵۲.

ده. حضرت امام حسین (ع) چه خصوصیتی در یزید دیدند که آغاز زمامداری او را، برای قیام خود مناسب تلقی فرمودند؟  
یازده. چرا یزید، برخلاف معاویه، خواستار بیعت امام (ع) در نخستین روزهای خلافتش شد؟

دوازده. چرا امام (ع) به رغم آگاهی از وضع کوفه و روحیات مردم آن، به نامه های آنان، ترتیب اثر داد و به سوی آنان شتافت؟  
سیزده. آیا امام حسین (ع) برای قیام خود، دستور خصوصی از جانب خدا داشت؟

چهارده. اگر امام (ع) قصد قیام علیه امویان را داشت، چرا از سال ها قبل، به تهیه عده و عده اهتمام نوریزید و سپاهی را فراهم نیاورد؟

پانزده. چرا جانشینان و امامان معصوم، پس از سیدالشهدا، تجربه حسینی را تکرار نکردند و هیچ یک روی خوش به قیام مسلحانه نشان ندادند؟

از این گونه پرسش های عقیدتی و تاریخی، بسیار است و عاشورا پژوهان شیعی و حتی سنی، تاکنون، تألیفات و تحقیقات بسیاری را به این موضوع اختصاص داده اند. از همه شگفت تر این که، همه کسانی که به این عرصه تاخته اند و اثری درباره این موضوع آفریده اند، نتوانسته اند که به همه سؤالات بالا و نظایر آن، پاسخ های قطعی دهند. از یاد نبریم که بسیاری از این گروه، بزرگان علوم دینی و دانشمندان طراز اول مذهب اند. آنچه روشن و بی ابهام است، نتایج فراوان و فواید بسیاری است که بر نهضت حسینی مترتب است و اکنون نیز پس از طی قرن های متوالی، احیا و یادآوری آن، از ضروریات حیات دینی است.

در این مقدمه، مجال آن نیست که به تفصیل درباره پرسش های یادشده سخن گوئیم و با بررسی مدارک و منابع، یک بار دیگر این اتفاق عظیم و شگفت را بکاویم. آنچه از این قلم، در اینجا، برمی آید نظر به سخنان آن امام گرامی و سیره مقدس ایشان است؛ تا از این رهگذر، به قدر وسع خود، پرتوی بر موضوع پررمز و راز عاشورا و ماجرای عزاداری بر آن حضرت (ع) بیفکنیم.

هم از سخنان امام (ع) و هم از گزارش های مجمل و مفصل تاریخ، چنین برمی آید که حداقل، سه عامل را می توان برای قیام عاشورا برشمرد. این عوامل، برای نهضت عاشورا بستری آماده ساخت و هر راهی جز این را، بر روی امام (ع) بست؛ یعنی لحاظ این عوامل سه گانه، عمل امام حسین (ع) را کاملاً توجیه الهی می کند. بدین ترتیب ماهیت های چندگانه ای را نیز به نهضت می دهند، که همگی در جای خود، صواب و صحیح

است. آن عوامل بدین قرارند:

۱. درخواست شدید بیعت از امام (ع)؛
  ۲. دعوت های فراوان و بیرون از شمار، از امام (ع) برای ورود به کوفه و تشکیل حکومت جدید؛
  ۳. ضرورت برائت از یزید و سر رسیدن وقت افشاگری.
- همان طور که پیش تر نیز گفتیم، غیر از این عوامل، عامل های دیگری را نیز می توان شمرد؛ اما به نظر می رسد که عمده ترین عوامل سیاسی و غیر سیاسی در قیام امام حسین (ع) بیرون از آنچه گفتیم نیست و سایر عوامل را می توان به نحوی، به عوامل فوق ربط داد. اکنون هریک از آن عوامل های سه گانه را جداگانه برمی رسمیم:

#### ۱. بیعت خواهی یزید

در نقل ها و منابع بسیاری آمده است که یزید، بلافاصله پس از مرگ پدرش معاویه<sup>۲</sup>، نامه ای رسمی به والی مدینه، ولید بن عتبة ابی سفیان نوشت و او را از مرگ معاویه باخبر کرد. در همان نامه یاد نامه ای دیگر، از وی خواست که از سه تن، برای او بیعت بگیرد: حسین بن علی؛ عبدالله بن عمر؛ عبدالله بن زبیر.

اما بعد فُخِد حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بالیمة اخذ ائیس فی رخصه.<sup>۳</sup>

حاکم مدینه، امام را خواست و نامه یزید را برای حضرت خواند. امام (ع) از ولید، فرصت خواست و در اولین فرصت، مدینه را به قصد مکه ترک فرمود. بدین ترتیب نهضت حسینی آغاز شد و از همین جا می توان عامل بیعت خواهی را در این قیام، شناسایی کرد. تا پیش از این ماجرا، تاریخ هیچ حرکت و فعالیت آشکاری از امام حسین (ع) علیه دستگاه اموی نشان نمی دهد، و حتی امام (ع) در نامه ای به معاویه، پیش تر نوشته بود که من به رغم این که تو را بزرگ ترین فتنه و مصیبت برای جهان اسلام می دانم، قصد شورش علیه تو را ندارم: **وما أَرَدْتُ لک حرباً ولا علیک خلافاً.**<sup>۴</sup>

اصرار یزید بر گرفتن بیعت از امام (ع) و معنادار بودن بیعت با یزید، راهی جز قیام و حرکت به سوی مدینه، پیش پای حضرت نگذاشت. بیعت با یزید که از تظاهر به فسق، هیچ ابایی نداشت و آشکارا احکام الهی را زیر پا می گذاشت، لطمه جبران ناپذیری بر کیان اسلام وارد می ساخت.

۲. بنا بر قول مشهور، مرگ معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری اتفاق افتاد.

۳. ر. ک: مفید، ارشاد، ص ۱۷۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

۴. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۱ و رجال کشی، ص ۴۹.

در این جا یادآوری دو نکته، اهمیت دارد:

۱. نخست این که مرگ معاویه و خلافت یزید، شرایط را کاملاً دگرگون کرده بود؛ ۲. شخصیت و اعمال یزید، هیچ گونه تردیدی باقی نگذاشته بود که او، کمترین صلاحیت را برای حکمرانی بر مسلمانان ندارد.

معاویه در همه سال های جنگ با علی (ع) و خلافت بر مسلمین، تا آن جا که می توانست ظواهر را رعایت می کرد و فسق عملی و عقیدتی خود را می پوشاند. اما یزید، جای چنین مدارایی را باقی نگذاشت و آشکارا، دین و احکام دینی را تسخر می زد. بدین رو، مردم او را آن گونه که بود، می شناختند و بیعت با چنین حاکمی، یعنی اعلان رضایت به اعمال خلاف شرع. ماهیت یزید، چنان شناخته شده و منفور بود که امام (ع) خلافت را، هدم اسلام خواند و فرمود: «علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید.»<sup>۵</sup> اگر یزید نیز مانند پدرش معاویه، فسق خود را می پوشاند و ماهیت کفرآمیز خویش را آشکار نمی کرد، بیعت یا حداقل صلح با او به همان معنای صلح با معاویه یا شبیه آن بود؛ نه بیش تر.

اما صلح و بیعت با کسی که ابایی از تظاهر به فسق نداشت و آشکارا علیه مبانی و احکام شرع، سخن می گفت، و هیچ گونه شرم و حیایی را بر نمی تافت، معنایی داشت که اگر مصداق می یافت، به دین و دینداری، لطمات اساسی وارد می کرد.

بدین روست که امام (ع) با قاطعیت بسیار، می فرماید: لولم یکن فی الدنیا ملجأ و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویه.<sup>۶</sup> بیعت با یزید، در آن شرایط تاریخی، قطعاً از مصادیق بارز «ذلت» بود و امام (ع) به همین روی، فرمودند:

الا وان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله والذله و هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت.<sup>۷</sup>

بر همه اینها باید افزود که آنچه یزید از امام می خواست، بیعت و تابعیت محض بود، نه صلح؛ هر چند در پاره ای از تواریخ از صلح امام حسن (ع) با معاویه، تعبیر به بیعت شده است، اما فی الواقع آنچه میان آنان، واقع شد، صلح بود، نه بیعت. زیرا رفتار امام حسن (ع) در زمان صلح، و مواجهه ایشان با معاویه، از نوع رفتار و مواجهه کسی نبود که با معاویه بیعت کرده است. افزون بر آن که به هنگام صلح و نوشتن صلحنامه، شروطی از طرفین قید گردید که شائبه بیعت را منتفی می کند. در واقع صلحنامه، اگر چه امام حسن (ع) را خانه نشین کرد، اما دست معاویه را نیز چندان باز نمی گذاشت و اگر معاویه به مواد این پیمان عمل می کرد، بسیاری از فجایع از جمله

خونریزی های سپاه ابن زیاد، رخ نمی داد. اما آنچه یزید از امام حسین (ع) می خواست، بیعت بود، نه صلح؛ زیرا صلح وجود داشت و یزید، بدان قانع نبود. به رغم این که معاویه نسبت به یزید، در موقعیت بسیار بهتری قرار داشت و طرف مقابل او، یعنی امام حسن (ع) در وضعیتی مظلومانه تر از امام حسین (ع)، اما خواسته یزید از امام حسین (ع) بیش تر از درخواست معاویه از امام حسن (ع) بود! و این نشان می داد که وارث حکومت شام، در نهایت سفاقت و غرور می زیست.

از سوی، نحوه بیعت گرفتن یزید، بسیار وقیحانه و دور از شأن امام بود. یزید، چیزی از امام می خواست که اجابت آن جز خواری و ذلت در پی نداشت؛ بدین رو امام (ع) به صراحت فرمودند:

والله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افرّ فرار البعید.<sup>۸</sup> امام بیعت نفرمود و به تصریح خود و گواهی تاریخ، همچون بردگان و دزدان نیز فرار نکرد؛ بلکه از راه رسمی و شناخته شده، به سوی مکه رهسپار شد. آنان برای امام راهی جز بیعت نگذاشته بودند؛ چنان که خود به فرزدق فرمود: لولم اعجل لاخذت.<sup>۹</sup> امام نیز اهل فرار و غدر نبود؛ بنابراین راهی جز هجرت به مکه و آغاز قیام علیه حکومت وقت باقی نماند.

بنابراین یکی از علل عمده در آغاز نهضت حسینی، مسئله بیعت خواهی یزید، با آن خصوصیات بود. امام حسین (ع) که ۲۰ سال صلح با معاویه (۱۰ سال در زمان امامت برادر و ۱۰ سال در زمان امامت خود) را از سر گذرانده بود، در آن مقطع تاریخی، بیعت را به صلاح خود و امت ندانست و بدین ترتیب، قیام خود را آغاز و اعلان کرد.

## ۲. دعوت و اجابت

دومین عامل و زمینه نهضت سیدالشهداء (ع) دعوت و اجماع امت بر هدم حکومت اموی بود. امام حسین (ع) با امتناع از بیعت، حکومت یزید را از مشروعیت ساقط فرمود، و با اجابت و پاسخ مثبت به دعوت مردم، حرکت خود را کامل نمود. به سخن دیگر، امتناع از بیعت، مقام «نفی» در نهضت حسینی بود

۵. مقتل مرقم، ص ۱۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۶. مقتل خوارزمی، ص ۶۷.

۷. ابن عساکر، تاریخ شام، ج ۴، ص ۳۳۳، مقتل الحسین مرقم، ص ۲۸۷، تحف العقول، ص ۱۷۴ و ...

۸. مفید، ارشاد، ص ۲۳۵، مرقم، مقتل الحسین، ص ۲۸۰.

۹. مفید، ارشاد، ص ۲۰۳.

گروه های بسیاری از وجوه و اشراف کوفه، پای آن را امضا کرده بودند، ضمن ابلاغی که به نام مسلم بن عقیل صادر می کند، مرقوم می فرماید:

انی بعثت الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی فی اهل بیتی . . . و لعمری ما الامام الا العامل بالکتاب القائم بالقسط الدائن بدین الله .<sup>۱۲</sup>

بدین ترتیب، امام (ع) در وضعیت و موقعیتی قرار می گیرد که ۲۵ سال پیش از این پدر بزرگوارش، علی بن ابی طالب (ع) قرار گرفت و فرمود:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر لالقیئتُ جبلها علی غاربها و لسقیئتُ آخرها بکاس اولها .<sup>۱۳</sup>

اولین نامه کوفیان، وقتی به دست امام (ع) رسید که یک ماه و هفت روز از توقف قافله حسینی در مکه گذشته بود. پس از آن نیز نامه های بسیاری به محضر امام (ع) رسید که همگی حاکی از آمادگی کوفه برای پناه دادن به امام و براندازی حکومت اموی بود. همین نامه ها موجب گشت که امام (ع) سفر به کوفه را در برنامه خود بگنجانند. بدین رو نخست به مسلم، پسر عموی خود مأموریت داد که به کوفه رود و اوضاع شهر را از نزدیک بنگرد. ۱۴ ورود مسلم به کوفه در ۵ شوال سال ۶۱ هجری است<sup>۱۵</sup> و پس از مدتی توقف در کوفه (حدود یک ماه و هفت روز) نتیجه بررسی های خود را برای امام (ع) نوشت؛ بدین شرح:

ان الرائد لا یکذب اهله ان جمع اهل الکوفه معک فاقبل حين تقرأ کتابی والسلام .<sup>۱۶</sup>

فرستادن مسلم به کوفه برای بررسی اوضاع و محتوای نامه حضرت به کوفیان، نشانگر آن است که امام (ع) به نامه های کوفیان، اعتماد محض نداشته و اعلان اجماع امت را برای نهضت خود لازم می دیده است. زیرا در نامه به کوفیان مرقوم می دارد که اگر بزرگان و خردمندان و دانشمندان شما، بر حضور من در کوفه، اجماع کنند و این را مسلم تأیید نماید، من

و اجابت مردم، به مثابه مقام «اثبات» بود و از آن جا که در پی «نفی» باید «اثبات» را پیش نهاد، امام (ع) نیز دعوت مردم را لبیک فرمود. این مسئله را از این منظر نیز می توان نگریست که امتناع از بیعت، «مشروعیت نظام اموی» را به چالش انداخت و پاسخ مثبت امام به دعوت ها، نشان داد که این نظام علاوه بر مشروعیت، از «مقبولیت» نیز محروم و بی نصیب است. دو رکن اساسی هر نظامی، مشروعیت و مقبولیت آن است و چنانچه این دو، منهدم گردند، ادامه حیات برای هیچ حکومتی ممکن نیست.

تفاوت دیگر این بعد قضیه، یعنی ترتیب اثر دادن به دعوت مردم، با دو بعد بیعت که پیش از این گفتیم، این است که امتناع از بیعت، جنبه دفاعی و ماهیت تدافعی دارد؛ اما امام (ع) با قبول دعوت مردم و ترتیب اثر دادن به نامه ها و پیام های آنان، به حرکت مقدس خود، بعد تهاجمی نیز بخشیدند.

علاوه بر همه اینها، اگر امام (ع) به دعوت کوفیان که در قلب جهان اسلام قرار داشتند، پاسخ مثبت نمی دادند، در ذهنیت نسل های آینده این خلجیان پدید می آمد که چرا امام (ع) به رغم مقتضی موجود و مانع مفقود، قیام نکردند و از موقعیت پیش آمده استفاده نفرمودند. به ویژه آن که صلح اضطراری امام حسن مجتبی (ع) با معاویه، در پس زمینه ماجراهای پس از مرگ معاویه وجود داشت و این می توانست ذهن بسیاری از مسلمانان را مشوّه و گمراه سازد.

از بیانات و تصمیمات امام (ع) نیز می توان دریافت که آن وجود گرامی، خواهان ترتیب اثر دادن به دعوت مردم بود و به واقع خروج ایشان از مدینه به سوی مکه و از آن جا به سوی کوفه، به پشت گرمی و استظهار کوفیان بوده است.

نخست، باید به گواهی تاریخ اعتماد کرد که سخن از ۱۸۰۰۰ نامه به امام (ع) می گوید و برخی از این نامه ها، بیش از صد امضاء داشته است.<sup>۱۷</sup> طبری، ابن قتیبه، مفید، و خوارزمی، الفاظ نامه ای را نقل می کنند که به امضای بزرگان کوفه - به نمایندگی از طبقات مختلف مردم - رسیده است. دو تن از موشحان نامه عبارتند از: سلیمان بن صرد و حبیب بن مظاهر.

متن نامه بدین قرار است:

اما بعد . فالحمد لله الذی قصم عدوک الجبار العنید الذی انتزی علی هذه الامه فابتزها امرها و غصبها فینتها و تأمرز علیها بغیر رضا منها ثم قتل خیارها و استبقی شرارها و جعل مال الله دولة بین جبارتها و اغنیاتها فبُعداً له کما بعدت ثمود . انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله یجمعنا بک علی الحق .<sup>۱۸</sup>

امام حسین (ع) در پاسخ به این نامه محکم و ارادتمندانه که

۱۰ . ر . ک : ارشاد، ص ۲۰۱؛ مشیرالآخوان، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۴؛ تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۳؛ سیر النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۱.

۱۱ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱؛ الامامة والسیاسة، ج ۱۲، ص ۴؛ ارشاد مفید، ص ۱۸۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱۲ . مفید، ارشاد، ص ۲۱۴، با اندکی اختلاف.

۱۳ . نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱۴ . الاخبار الطوال، ص ۲۱۰.

۱۵ . مروج الذهب، ج ۲، ص ۸۶.

۱۶ . تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد، ص ۱۸۴؛ الاخبار الطوال، ص ۲۱۹.

به سوی شما می آیم:

فان كتب الي انه قد اجتمع رأي ملاكم وذوي الحجا والفضل  
منكم على مثل ما قدمت به رسلكم وقرأت في كتبكم فأتى أقدم  
اليكم وسيكأ. ۱۷

این مکاتبات، چنان جدی و مؤثر بودند که یزید نتوانست در  
مقابل آنها ساکت بماند و از خود عکس العملی نشان ندهد.  
بدین رو در نامه اعتراض آمیزی به ابن عباس، نگرانی خود را از  
روابط مردم کوفه با امام (ع) ابراز می کند. یزید در این نامه،  
ابن عباس را تهدید می کند که اگر حسین (ع) را از نامه نگاری با  
کوفیان، باز ندارد، کار به جنگ می کشد. ۱۸

نکته مهمی که در این جا گفتنی است، آن است که می توان رابطه  
میان دعوت و نهضت را دوسویه دانست. بدین معنا که هم دعوت،  
از عوامل نهضت کربلا به شمار است و هم آغاز نهضت و هجرت  
امام از مدینه به مکه، کوفیان را واداشت که نامه بنگارد و امام (ع) را  
دعوت به سوی خویش کنند. گرچه نخستین نامه، در مکه به دست  
امام (ع) رسید، اما، پیش از آن از طرق گوناگون، کوفیان علاقه و  
اراده خود را مبنی بر حمایت از امام در مقابل حکومت وقت، اعلام  
کرده بودند؛ گرچه برخی از بزرگان، نهضت را عامل دعوت  
می شمارند، نه دعوت را عامل نهضت، ۱۹ اما می توان به شهادت  
قراین و حوادث تاریخی، هریک را عامل دیگری دانست.

دلیل دیگری که می توان بر مؤثر بودن دعوت کوفیان بر نهضت  
حسینی اقامه کرد، پاره ای از سخنان حضرت در روز عاشورا  
است. امام (ع) در آن روز خطاب به لشکر کوفه می فرماید:  
فهلأ . لكم الولیات . ترکتمونا والسيف مشيم والجاش  
طامن والرأی لَمَا یستحصف؟ ۲۰

این سخن بدین معناست که اگر دعوت شما و نامه های  
کذایی شما نبود، اکنون من در کربلا نبودم و جنگی بر نمی خاست.  
چنانچه عاملیت دعوت را از نهضت کربلا، سلب کنیم،  
آنگاه دلیلی برای نامه نوشتن امام برای مردم بصره و دیگر بلاد و  
کمک خواستن از آنان، باقی نمی ماند. زیرا اگر اقبال و آمادگی  
عمومی برای تکوین و پیشرفت نهضتی، مفید و مؤثر نباشد،  
دعوت از بصریان و... ناموجه بود. حال آن که امام در  
نامه ای از مردم بصره می خواهد که به نهضت او پیوندند و او را  
یاری رسانند. ۲۱ مردم بصره نیز از نامه امام (ع) چنین فهمیدند  
که باید خود را برای مقابله با حکومت بنی امیه آماده و مسلح  
کنند. ۲۲

به هر حال، خروج امام از مکه و نیمه تمام گذاشتن حج  
معمول، اضطرابی بوده است، اما حرکت به سوی کوفه و  
انتخاب آن شهر برای مقصد سفر خود، دلیلی جز زمینه های

موجود و مساعد در آن جا نداشت. امام (ع) نیز هنگامی از سفر به  
کوفه، اعلان انصراف می دهند که از تغییر رأی کوفیان آگاه  
می شوند. ۲۳

توجه به این نکته حایز اهمیت است که امام حسین (ع) خطبه  
معروف «حُطُّ الموت علی وُلْد آدم...» را در مکه ایراد فرمود. ۲۴  
این بدان معنا است که مکه در آن زمان، برای امام (ع) بسیار ناامن  
شده بود و پاسخ امام به فرزدق (لولم اعجل لاختت) و چندین  
سخن دیگر ایشان، همین حقیقت را آشکارتر می کند. بنابراین،  
امام در خروج از مکه اضطراب داشت؛ ۲۵ اما این که راه کوفه یا  
شهر دیگر را در پیش گیرد، بنا بر اقتضاءها و زمینه های موجود  
در آن شهرها بوده است.

نامه ها و دعوات کوفیان، خبر از آمادگی آن شهر برای استقبال  
از حضرت را می داد و این انتخاب در آن روز-ولو آن که از باب  
اقل الخطرات باشد ۲۶- بسیار حساب شده و عاقلانه بوده است؛  
هر چند بازگشت کوفیان از رأی و مرام خود، این سفر را با  
پیروزی بر بنی امیه قرین نکرد.

بنابراین دعوت مردم را می توان در کنار امتناع از بیعت، یکی  
از ارکان و پایه های نهضت حسینی شمرد و این واقعیت تاریخی  
در سخنان و عکس العمل های حضرت (ع) بازتاب روشنی دارد.  
اما این که چرا حضرت به دعوت کوفیان، اعتماد کرد و راه کوفه  
را در پیش گرفت و چرا مثلاً به یمن یا بصره یا خراسان که گرایش های  
علوی داشتند و به انحاء مختلف آمادگی خود را برای حمایت از  
نهضت امام حسین (ع) اعلام کرده بودند، نرفتند، نیاز به کنکاش های  
تاریخی و شناخت عمیق آن روزگار دارد؛ گو این که یک سوی  
این مباحث، سر از مسائل اعتقادی در باب امامت و عصمت  
امامان درمی آورد و باید در جای خود از آنها سخن گفت. ۲۷

۱۷. ارشاد، ص ۱۸۳؛ نیز بنگرید به: الاخبار الطوال، ص ۲۱۰.

۱۷. تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۳۰؛ سبط بن جوزی، تذکره  
الخواص، ص ۲۳۸.

۱۹. ر. ک: شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۳۸.

۲۰. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶؛ شبیه آن: لهوف، ص ۸۵؛ احتجاج، ج  
۲، ص ۲۴.

۲۱. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

۲۲. لهوف، ص ۳۲-۳۷.

۲۳. ر. ک: ذخائر العقبی ص ۸۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۳۴؛ سیر  
النبلاء، ص ۲۰۹.

۲۴. لهوف، ص ۵۲؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵، کشف الغمه، ج ۲،  
ص ۲۹.

۲۵. ر. ک: ارشاد، ص ۱۹۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲۶. بنا بر نظر کسانی مانند شهید مطهری در حماسه حسینی.

۲۷. ر. ک: علامه طباطبائی، رساله علم امام، چاپ دارالتبلیغ، قم، ۱۳۹۱.



۳. برائت‌جویی و افشاگری

حوادث سال‌های نخستین اسلام و تشکیل حکومت اسلامی در همان سال‌ها، آثار بسیاری بر تاریخ اسلام و کشورهای اسلامی گذاشته است. آثار آن حوادث و کشمکش‌های اصحاب بر سر خلافت را می‌توان در همهٔ موقعیت‌ها و مراحل تاریخی دید. بی‌شک شهادت علی(ع)، صلح حسن(ع) و ماجرای غم‌بار عاشورا، از نتایج و پیامدهای آن سرکشی و حق‌ستیزی‌ها بود. نشستن کسانی که از پیامبر(ص) تأییدی برای خلافت نداشتند، بر مسند جانشینی و خلافت، آثار ناگواری بر سرنوشت مسلمانان در همهٔ دوره‌های تاریخی گذاشت. از ثمرات این تخلف نابخشودنی، احیای قومیت‌ها و تأثیر تعصبات قبیله‌ای بر تصمیمات حکومتی بود. سپردن حکومت شام به فرزندان ابوسفیان و استقرار معاویه در یکی از مهم‌ترین مناطق اسلامی به عنوان حاکم بلامنازع، یکی از میوه‌های سلب حکومت از علی(ع) بود. هر چند انحرافات، از آغاز دورهٔ خلافت، آغاز شد، اما زاویهٔ انحراف، همچنان بازتر می‌شد، تا این که نوبت به یزید رسید. در زمان او، دیگر کمتر اثری از عدالت اجتماعی و پیشبرد اهداف حکومتی در بستر عدل و پارسایی بود. از سویی، اسلام به راه خود ادامه می‌داد؛ نسل پیشین، جای خود را به نسل جوان‌تر از خود می‌داد و در همان حال، گروه‌های بسیاری از مردم دنیا، به اسلام می‌گرویدند. بزرگ‌ترین خطر و بیم عظیمی که کیان اسلام و ادامهٔ حیات دین خاتم را سخت تهدید می‌کرد، ناشناخته ماندن حقیقت دین و دیگرگون نمایاندن چهرهٔ اسلام به جهانیان بود.

مسلمانان، دیگر از اسلام واقعی، جز حکایات شگفت‌از رسول‌الله و پاره‌ای از اصحاب بزرگوارش، نمی‌دانستند.

همین حکایات و روایات نیز، دستکاری و مشوب می‌شدند. فساد، بی‌بندوباری، ستمگری و بازی‌های خطرناک با دین خدا، همهٔ ارکان حکومتی را دربر گرفته بود. این خطر، در زمان یزید، به اوج خود رسید؛<sup>۲۸</sup> زیرا در زمان او، هفتاد سال از آغاز اسلام گذشته بود و حکومت در چند دههٔ اخیر، بیشتر در دست فرزندان ابوسفیان می‌چرخید. بدین ترتیب، تصور مردم از اسلام، در قالب‌های اموی قرار می‌گرفت و مردمان بسیاری، از دین و دینداری، خبری جز آنچه دستگاه تبلیغاتی امویان می‌پراکنده، نمی‌شنیدند.

از همه مهم‌تر و وحشتناک‌تر این بود که حاکمان و والیان، جملگی خود را به رسول‌الله(ص) منسوب می‌کردند و اعمال فردی و حکومتی خود را به مشابهٔ بخش‌های مهمی از دین می‌شمردند. فی الواقع، آنان برای بقای خود، محتاج آن بودند که خود را نمونه‌های عالی و کامل دینداری، بنمایانند.

در چنین اوضاع و احوالی، یک صدای بلند و رسا که بگوید میان این حکومت و اسلام، هیچ ربطی و نسبتی نیست، منجی اسلام محسوب می‌شد؛ زیرا این گمان را که حکومت وقت، به نیابت از رسول‌الله حکم می‌راند و همان انگیزه و آمال را دارد، از بین می‌برد و برای کسی تردیدی باقی نمی‌گذاشت که میان آنچه اتفاق می‌افتد و آنچه باید اتفاق افتد، فاصلهٔ بسیاری است. این صدا باید از حلقوم مردی برمی‌خاست که بیشترین اعتبار را میان امت و نزدیک‌ترین نسبت را به رسول‌الله داشته باشد. زمانه و روزگار نیز برای پراکندن این صدا، بسیار مساعد بود؛ برخلاف دورهٔ امام حسن مجتبی(ع) که مردم در حال تجربه بودند و توان پیش‌بینی آینده را نداشتند. صلح امام حسن(ع) این درس بزرگ را به همگان آموخت که غاصبان حکومت، جز به حکومت به هر قیمتی، نمی‌اندیشند. اکنون این درس را مردم آموخته بودند و آمادهٔ شنیدن درسی دیگر از امام حسین بودند.

در چنین زمانه‌ای، فریاد امام حسین(ع) به هوا خاست و از زشتی‌های حکومت اموی گفت و از این که کسی به حق عمل نمی‌کند و ... .<sup>۲۹</sup>

امام حسین(ع) وقتی از مدینه خارج می‌شد و رو به سوی مکه داشت، آیه‌ای را می‌خواند که قرآن، آن را از زبان موسی، هنگام فرار از چنگ فرعون، نقل می‌کند.

فخرج منها خائفاً يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين.<sup>۳۰</sup>  
تلاوت چنین آیه‌ای در چنان وضعی، بهترین علامت و نشانه بود برای مردم؛ تا بدانند که در چنگال فرعون گرفتار آمده‌اند که هیچ نصیبی از دین خدا ندارد.

عباراتی از امام(ع) که حکایت از اشتیاق حضرتش به مرگ می‌کند، مانند خطبهٔ «خط الموت»، نشانگر آن است که آن وضع نباید برای مسلمانان قابل تحمل باشد و تکلیف همگان، به ویژه پیشوایان، آن است که یا باید تغییری در اوضاع دهند و یا اگر از عهدهٔ آن بر نمی‌آیند، آمادهٔ مرگ در راه خدا باشند.<sup>۳۱</sup>

این سخنان، به مسلمانان می‌آموخت که آنچه از حکومت و زمانه می‌بینند، بی‌ارتباط با اسلام است و نباید در چنین وضع و زمانه‌ای اسلام را متهم کرد. از عبارات صریح و روشنی که امام(ع) برای محمد حنفیه می‌نویسد، برمی‌آید که حضرتش قصد اصلاح

۲۸. برای نمونه ر.ک: ابن خلدون، مقدمه، ص ۲۱۶.

۲۹. مقرر، مقتل الحسين، ص ۲۳۲، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹؛ تاریخ ابن‌هساکر، ج ۴، ص ۳۳۲؛ تحف‌المقول، ۱۷۶.

۳۰. سورهٔ قصص، آیه ۲۱.

۳۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۲؛ للهورف، ص ۲۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶. این خطبهٔ شریف را امام(ع) هنگام خروج از مرگ فرمودند.

مفاسد، در قالب امر به معروف و نهی از منکر داشته است. روشن است که امر به معروف و نهی از منکر، در زمانه ای به چنان وجوبی می رسد که سرشار از آلودگی و انحرافات باشد.

انی ماجرجت اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۳۲</sup>

آنچه بیش از هر چیز دیگر، برای امام (ع) اهمیت داشت، آغاز انحرافات عقیدتی و اخلاقی بود. چنین انحرافات را جز با فریاد و خون نمی توان جلو گرفت و برائت از چنین حکومت فاسدی، به احیای مجدد اسلام می انجامید. به ویژه آن که در تعریف سیدالشهداء (ع) امام یعنی کسی که به قسط قیام می کند و کتاب خدا را پیش رو می نهد.<sup>۳۳</sup>

بنابراین، امام (ع) به قصد برائت از حکومت و افشای مفاسد حاکمان وقت، قیام خود را آغاز کرد و نباید فراموش کرد که برائت امام از حکومتیان به معنای برائت اسلام از آنان است، و این، همان ثمره بزرگ و نجات بخش عاشورا است. نسل های آینده دانستند که آنچه رخ داده است، اسلام نیست؛ بنابراین همچنان امیدوار ماندند و به اسلام دل بستند. اگر این اتفاق مبارک نمی افتاد و امام (ع) در این راه قربانی نمی گشت، اینک زبان دشمنان دراز بود و طعنه می زند که از دین شما جز فساد و تباهی ساخته نیست! بدین رو می توان نهضت حسینی را احیاگر اسلام در همه دوره ها دانست و راز اهمیت و اصرار اولیا به زنده نگه داشتن آن، همین است.

تا این جا از سه عامل نهضت حسینی سخن رفت: بیعت خواهی حکومت؛ دعوت مردم؛ برائت امام (ع) از اسلام حاکم. هر یک از این عوامل، به اضافه عوامل دیگری که قابل ادغام در یکدیگرند، امام (ع) را واداشت که خونین ترین قیام تاریخ را سامان دهد و به فرجام رساند. بدین ترتیب نمی توان نهضت عاشورا را جنبشی انفجاری، یا حرکتی خصوصی و یا قیام پابرهنگان دانست.

اما درباره این که از عوامل یادشده، کدام یک مهم تر و مؤثرترند، سخن بسیار گفته شده است. در این جا همین قدر می افزاییم که هر یک از این عوامل، در مرحله و نوبت خود، مهم تر از دیگری بوده اند؛ مثلاً در مرحله نخست نهضت، مهم ترین عامل همان برائت جویی امام از امویان بود. در مرحله دوم، یعنی حرکت به سوی مکه، عامل بیعت بسیار مؤثر بود، و در مرحله سوم، یعنی حرکت به سوی کوفه، مهم ترین و مؤثرترین عامل، همان دعوت بوده است.

نیز می توان گفت که هر حکومتی برای استمرار حیات خود - و بلکه تأسیس و بنیان گذاری اش - نیاز به سه رکن اساسی دارد:

۱. صلاحیت و شایستگی برای حکومت؛

۲. مشروعیت؛

۳. مقبولیت.

آن گروه از سخنان سیدالشهداء که حکایت از جور و ناجوانمردی های حکومت بنی امیه می کند، آن را از «صلاحیت» کافی برای ادامه حیات، ساقط می کند؛ آن دسته از سخنان و عبارات حضرت امام حسین (ع) که بیعت با یزید را از منکرات می شمارد، حکومت خاندان اموی را فاقد «مشروعیت» نشان می دهد، و بالاخره لبیک به مردم کوفه و اجابت دعوت های آنان، حاکی از عدم مقبولیت یزید و سلسله اموی است.

بدین ترتیب نهضت عاشورا، نهضتی است علیه بنیان های هر حکومتی که فاقد صلاحیت، مشروعیت و مقبولیت باشد. در عین حال، نباید فراموش کرد که نهضت اباعبدالله الحسین، در قالب مخالفت های سیاسی نمی گنجد و فراتر از این گونه قالب هاست. عاشورا، مخالف هرگونه بیداد، جور و ناشایستگی است؛ منتها این صفات مذموم، چون در جلد حکومتی می رود، از آن دستگاہی فاقد صلاحیت، مشروعیت و مقبولیت می سازد و همه اینها، کانون های اصلی در بدنه هر نظامی اند.

#### نقد بدعت انگاری عزاداری برای امام حسین (ع)

گریه و عزاداری برای سید و سالار شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) ریشه در همه ابعاد و لایه های اسلام دارد. این سنت شگفت، اگرچه در میان شیعیان، رایج تر و پذیرفته تر است، اختصاص به مذهب خاص و نصوص ویژه ندارد. زیرا از لابه لای متون کهن و نصوص اولیه و فتاوی عالمان مذهب مختلف، می توان برای آن، اقامه برهان کرد و حجت آورد.

در این جا به آن بخش از احادیث و اخباری که در کتب معتبر شیعی در این باره آمده است، نمی پردازیم؛ زیرا برای اثبات موضوعی مربوط به مذهبی خاص، نمی توان به منابع آن مذهب اکتفا کرد. گذشته از این، روایات مربوط به صحت و صواب گریه بر سیدالشهداء، از طریق مذهب امامیه، بسیار و آشکارند؛ به طوری که نیازی به تکرار آنها در این جا نیست.

آنچه در این مختصر، وجهه اهتمام نویسنده است، رد «بدعت انگاری عزاداری بر امام حسین (ع)» است. در این باره، می توان از نقطه های دور آغاز کرد و مثلاً از فواید «گریه» و آثار «عزاداری» نیز سخن گفت؛ اما می کوشیم از نزدیک ترین منزل، به سوی مقصد ره بسپاریم و پاره ای از مقدمات را - که در جای

۳۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳۳. ارشاد مفید، ص ۲۰۴.

خود ضروری نیز هست - رها می کنیم .

### عزاداری، از مصداق های شعائر

عزاداری و گریه بر مصائب اولیای خدا، اگرچه نه از اصول دین و نه از فروع آن است، اما بی ارتباط و التزام با برخی از اصول و فروع دین نیست. نخستین گامی که باید برداشت، آن است که جایگاه این سنت دیرینه را در مجموعه دین نشان داد و روشن کرد که عزاداری برای اولیای خدا عموماً و برای سیدالشهداء خصوصاً چه پایه و جایی در دین اسلام دارد. پاسخ بدین سؤال، نزد شیعه، سهل است و آنان نیاز چندانی به کاوش در این باره ندارند. زیرا اصل امامت، توابع و لوازمی دارد که احیای نام و یاد امامان، از آن جمله است، و احیای مرام و منش ائمه، جز از رهگذر تولا و تبراً ممکن نیست. نیاز به یادآوری نیست که عزاداری برای امام حسین (ع) بارزترین تجسم عینی تولا و تبرا است.

بنابراین، عزاداری و گریه، نقطه آغازی است که به احیای اصل امامت می انجامد و از آن جا اساس دین را استحکام می بخشد: عزاداری به تولا و تبراً به احیای اصل امامت به احیای رکن اساسی دین به پایداری و حیات دائمی دین در همه عصرها و عرصه ها.

اما جز آنچه گفته شد، بهترین جایگاه و شایسته ترین عنوانی که می توان از قرآن برای عزاداری برای امام حسین، نشان داد، «تعظیم شعائر الهی» است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: وَ مَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَأَنَّهُمْ مِنَ تَقْوَى الْقُلُوبِ. ۳۴ شعائر، جمع شعیره، به معنای علامت و نشانه است. قرآن کریم، خود برخی از مصداق این نشانه ها را بر شمرده است که از آن جمله است: صفا و مروه ۳۵، و شتری که برای ذبح در منی می برند. ۳۶ و ذبیحه حج و در منطقه مقدس (صفا و مروه) به دلیل ارتباط و انتساب آنها به خدا، از نشانه های او محسوب می شوند، به تنقیح مناظ و به طریق اولویت، اولیای خدا به دلیل ارتباط و انتساب بیش تر، مصداق های روشن تری برای شعائر الهی اند.

از طرفی، تعظیم شعائر، طریقی دارد که جشن و شادمانی در ایام سرور آنان، و حزن و عزاداری در سالروز مصائب آنان، از آن جمله است. اگر کعبه و صفا و مروه و منی و عرفات که جملگی از جمادات اند، به حرمت ارتباط با آیین خدا و انتساب به او، احترام می یابند، آیا بزرگداشت دوستان و اولیای او تعظیم شعائر الهی نیست؟

غیر از سفارش به تعظیم شعائر الهی، توصیه پیامبر (ص) در قرآن به دوستی با خویشاوندان خود، ریشه ای دیگر برای عزاداری در قرآن است. خداوند در قرآن مجید از زبان پیامبرش و خطاب

به مؤمنان می گوید: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. ۳۷ بدین ترتیب، اجر رسالت، دوستی با خویشان رسول است و یکی از این مصداقی و اقتضای این دوستی، گریستن در مصیبت آنان و شادمانی در سرور آنان است.

### حکم کلی گریه و عزاداری

نخستین نکته ای که در این باره، باید یادآور شد، این است که حزن و گریه، از امور اختیاری نیستند تا مورد امر و نهی قرار گیرند. همان گونه که انسان ها - نوعاً - نمی توانند به اختیار و از سر عزم و تعمد، بگریند، و وقتی مقدمات گریه در آنان حاصل شد، گریزی از گریستن ندارند. نهی از گریه، از جمله نهی های عبث و بی وجه است؛ مانند نهی از گذشت زمان.

آری، مقدمات گریستن و در وضع و مکان گریه قرار گرفتن، در اختیار انسان است و بدین رو، می تواند مورد امر و نهی باشد، لذا در این جا مراد از نهی از گریستن، نهی از مقدمات آن است.

اصل گریه و عزاداری برای مردگان، مشمول اصل اباحه است و موضوع هیچ یک از نهی های شریعت نیست. غیر از آنچه در سیره نبوی آمده است، شواهد و دلایل روشنی بر تأیید این نوع از گریستن، در تاریخ اسلام یافت می شود. در کتاب صحیح بخاری، روایاتی نقل شده است که بر اساس آنها، مردگان به جرم گریستن خویشانشان بر آنان معذب می شوند: إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَا أَهْلِهِ عَلَيْهِ. ۳۸ این روایت را خلیفه دوم از پیامبر (ص) نقل کرده و او با نقل این حدیث، عایشه را از گریستن در عزای پیامبر (ص) پرهیز می داد. روایت دیگری نیز به پیامبر نسبت داده اند که در آن نیز مرده، به جرم نوحه بازماندگانش عذاب می شود! يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِالنَّيْحَةِ عَلَيْهِ. ۳۹ این روایت را نیز عبدالله بن عمر، خطاب به عایشه در عزای شوی اش، نقل می کند. در کتب روایی، پاسخ عایشه به خلیفه دوم و فرزندش، نقل شده است. عایشه، در پاسخ به آن دو، آیه ۱۶۴ سوره انعام را می خواند: لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. بدین ترتیب، عایشه به آنان می گوید: اگر عمل عزادار خطاست، نباید میت را عذاب کنند، و چون این سخن با نخستین قواعد عقلی و عدل الهی، سازگار نیست، پس به حتم، سخن رسول الله نیست. فاضل نووی از

۳۴. سوره حج، آیه ۳۲.

۳۵. سوره بقره، آیه ۱۵۸.

۳۶. سوره حج، آیه ۳۶.

۳۷. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳۸. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۰.

۳۹. سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۶.



عالمان برجسته شافعی در این باره می نویسد:

هذه الروایات كلها من رواية عمر بن الخطاب و ابنة عبدالله . قال وانكرت عائشه عليهما و نسبتهما الى النسيان و الاشباه و احتجت بقوله تعالى : ولا تزر وازرة وزر اخرى .<sup>۴۰</sup>

مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین، پس از نقل سخن فاضل نووی، می افزاید:

و انكر هذه الروایات ايضاً ابن عباس و احتج على خطأ راويها و التفصيل في الصحيحين و شروحهما و ما زالت عائشه و عمر في هذه المسألة، على طرفي نقيض، حتى اخرج الطبري في حوادث سنة ۱۳ عند ذكر وفاة ابى بكر في الجزء الرابع من تاريخه بالاسناد الى سعيد بن المسيب قال : لما توفي ابوبكر اقامت عليه عائشة النوح فأقبل عمر ابن الخطاب حتى قام بيباها فنهاهن عن البكاء على ابى بكر فأبين ان ينتهين و قال محمر لهشام بن الوحيد : ادخل فاخرج الى ابنة ابى قحافة فقالت عائشه لهشام حين سمعت ذلك من عمر : انى اخرج عليك بيتى فقال عمر لهشام ادخل فقد اذنت لك فدخل هشام فأخرج ام فروه اخت ابى بكر الى عمر فعلاها بالدرة فضربها ضربات فنفرق النوح حين سمعوا ذلك .<sup>۴۱</sup>

نویسنده المحاسن الفاخره، پس از نقل حوادث پیش گفته، چنین قضاوت می کند: «گویا عمر نمی دانست که پیامبر در ماجرای جنگ احد، گریه زنان انصار را شنید و مخالفتی نکرد و حتی گفت که حمزه، عمویم، امروز گریه کننده ای ندارد. و گویا عمر این سخن پیامبر را شنیده بود که فرمود: برای کسی مانند جعفر باید گریست و گویا عمر فراموش کرده بود که پیامبر (ص) او را از زدن زنان گریان در عزای رقیه دختر رسول الله (ص) منع فرمود و...»<sup>۴۲</sup>

غیر از همه اینها، کتب تاریخی و منابع روایی، مشحون است از فعل و قول و تقریر نبی که در آنها وجهی برای جواز گریه در عزای مؤمنان در گذشته، هست.

از جمله، گریه آن حضرت در روز مرگ عم بزرگوارش، ابوطالب<sup>۴۳</sup> و در روز شهادت حمزه سیدالشهداء<sup>۴۴</sup> و جعفر<sup>۴۵</sup> و زید بن حارثه<sup>۴۶</sup> و عبدالله بن رواحه .<sup>۴۷</sup> در بسیاری از منابع، درباره شدت گریه پیامبر (ص) در عزای حمزه، آمده است که آن بزرگوار چنان گریست که حالت غشی بر او پیدا شد.<sup>۴۸</sup>

همچنین در روز مرگ فرزندش، ابراهیم، بر جنازه او گریست. در آن حال، عبدالرحمن بن عوف، گفت: آیا شما نیز گریه می کنید. پاسخ پیامبر به او، پاسخ به همه آنانی است که گریه و عزاداری را ناپسند و بدعت می شمارند. فرمود: «قلب اندوهگین می شود و چشم گریان و ما [در هنگام عزاداری] سخنی نمی گوئیم که خدا را ناخشنود کند.» بنابراین، گریه چشم، تابعی از حزن قلب

است. نمی توان قلبی محزون داشت اما نگریست.<sup>۴۹</sup>

این نکته باریک را حافظ نیز اقرار داده است:

دل بسی خون به کف آورد، ولی دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

روایاتی نیز درباره گریه پیامبر (ص) بر قبر مادرش، آمده، وارد شده است.<sup>۵۰</sup> حاکم در مستدرک از گریه هر جمعه فاطمه (س) بر قبر حمزه خبر می دهد و می نویسد:

كانت فاطمه -رضی الله عنه- تزور قبر عمها حمزه كل جمعه فتصلی و تبكى عنده .<sup>۵۱</sup>

این سنت انسانی و دینی، در زمان حیات رسول الله چنان مرسوم و رایج بود که کسی در جواز و استحباب آن شک نمی کرد؛ چنان که نوشته اند پس از ارتحال پیامبر (ص) مردم می آمدند و بر سر قبر آن بزرگوار سخت می گریستند و کسی از یاران و پیروان آن حضرت، مردم را نهی نمی کرد.

این روایات فراوان و سیره منقول، دست محدث و محقق را برای توجیه یا تضعیف روایاتی که بر کراهت گریه و عزاداری مردگان و شهیدان دلالت می کنند، بازمی گذارد.<sup>۵۲</sup>

### ادله و انواع مخالفان

مخالفان و آنانی که برای گریه بر امام حسین (ع) و نوحه در عزای

۴۰. شرح صحیح مسلم، المطبوع فی هاشم شرحی القسطلانی و زکریا الانصاری، مجلد الخامس، ص ۳۱۸، به نقل از: سید عبدالحسین شرف الدین، المحاسن الفاخره، مطبعة النعمان النجف، ص ۱۷، و منتهی الامال، تاریخ حضرت سیدالشهداء، خاتمه.

۴۱. سید عبدالحسین شرف الدین، المحاسن الفاخره، ص ۱۷.

۴۲. همان.

۴۳. ر. ک: سیره حلبی، باب ابی طالب و خدیجه، ص ۴۶۲، به نقل از المحاسن الفاخره، ص ۱۳. مؤلف المحاسن، منابع بسیاری برای این خبر و خبرهای پس از آن نقل می کند.

۴۴. سیره حلبی، جزء ۲، ص ۳۲۲، به نقل از همان.

۴۵. همان.

۴۶. همان.

۴۷. همان.

۴۸. همان.

۴۹. صحیح بخاری، الجزء الاول، ابواب الجنائز، ص ۱۵۵. تشبیه گریه چشم به حزن قلب، برای آن است که معلوم شود آن دو در حکم (جواز) یکسانند و چنان که بر یکی (حزن قلب) حرجی نیست، دیگری نیز همین حکم را دارد.

۵۰. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵۱. وفاء الفاء، ج ۴، ص ۱۳۶۱.

۵۲. مرحوم علامه امینی در الغدير، سید شرف الدین در المحاسن الفاخره و آیت الله جعفر سبحانی در آیین و هایت، به پاره ای از این روایات اشاره کرده و پاسخ گفته اند.

درواقع منازعه با بخش های مهم و محکمی از شریعت است که ریشه در قرآن و سنت دارند. این تیمیه و شاگردان او در توجیه افکار خود، به بخش های ضعیفی از سنت و سیره سلف تمسک می کنند؛ اما آنان اگر بخواهند بر عقاید خود باقی بمانند، باید بخش های بیش تر، مهم تر و مستندتری از سیره و سنت نبوی را انکار کنند. مهم ترین و اساسی ترین سخن این گروه، آن است که گریه و نوحه برای کسی از مردگان یا شهیدان، بدعت است و هیچ سابقه و سابقه دینی - نه در نصوص و نه در سیره سلف - وجود ندارد. روشن است که حتی اگر یک سخن مستند و یا یک واقعه تاریخی نقل و اثبات شود که در آن بر تعزیت و نوحه گری بر شهیدی از شهیدان یا مرده ای از مردگان، صحه گذاشته شده باشد، فرضیه بدعت انگاری آنان مخدوش و سست خواهد شد. حال آن که همه تاریخ اسلام، بنا بر کهن ترین منابع و واثق ترین راویان، شاهد وقوع چنین نوحه گری ها و عزاداری ها و گریستن ها، از سوی اولیا و حتی پیامبر خدا بوده است.

باید در نظر داشت که این گروه قائل به حرمت اند و قائلان به حرمت باید دلایل بسیاری اقامه کنند؛ اما در مقابل کسانی قرار دارند که می توانند ضمن تمسک به اصل «اباحه»، به یک دلیل نقلی نیز بسنده کنند. حال آن که صدها و هزاران دلیل و برهان بر این قضیه دارند.

## ۲. مخالفان سیاسی

گروهی از مخالفان گریه و عزاداری برای امام حسین (ع)، مخالفت خود را بر اقتضائات و احکام و عقاید شرعی بنا نمی کنند؛ بلکه برای ذکر مصائب امام (ع) پیامدهای سوئی برمی شمارند (۱) که احتراز از آن را برای حفظ وحدت کیان اسلامی واجب می دانند. این گروه، معتقدند برگزاری مجالس روضه و عزا، به ایراد سخنانی می انجامد که در آنها طعن و لعن برخی اصحاب، وجود دارد و همین مایه اختلاف و نزاع بین مسلمین می شود. ابن حجر در الصواعق المحرقة، از غزالی نقل می کند که گفته است:

و یحرم علی الواعظ و غیره روایة مقتل الحسین و حکایات و ماجری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم. فانه یهیج علی بعض الصحابه والطنن فیهم و هم اعلام الدین ... ۵۳  
«بر واعظ و سخنگو و غیر آنان، حرام است که ماجرای حسین و حادثه کربلا را منازعات صحابه را با یکدیگر، نقل کند؛ زیرا چنین نقل هایی طعن و لعن مردم را علیه آنان برمی انگیزد، و حال آنکه آنان نشانه های دین خدا هستند.»

ایشان، وجهی شرعی نمی شناسند و به همین جهت، گریه و عزاداری برای آن سرور جوانان اهل بهشت را مکروه و مخالف با روح دین می دانند، همه در یک موضع و گرایش نیستند. در این جا، گروه های مخالف با عزاداری را در سه دسته قرار داده، درباره هر گروه، جداگانه سخن می گویم:

گروه نخست، کسانی هستند که از موضع سلفی گری سخن می گویند و برای مخالفت خود با عزاداری، وجوه شرعی، تاریخی و روایی می تراشند.

گروهی نیز برای گریه و عزاداری در مصایب امام حسین (ع) توابع و پیامدهای سوء سیاسی می بینند.

مخالفت گروه سوم با برگزاری مراسم نوحه و عزا برای سیدالشهداء، از موضع تفسیرهای عرفانی و صوفیانه است. شرح و تفصیل عقاید گروه های پیش گفته، بدین قرار است:

## ۱. مخالفت، از موضع شرعی

پیروان مذهب وهابیت و شاگردان ابن تیمیه، برآنند که گریه و عزاداری برای امام حسین (ع) یا متوفای دیگری، بدعت در دین و انحراف از سنت نبوی و سیره سلف است. ابوالعباس احمدبن عبدالحلیم، معروف به «ابن تیمیه» از عالمان حنبلی است که در سال ۷۲۸ هجری قمری در گذشته است. وی به استناد برخی آیات و گوشه هایی از سیره رسول الله و اصحاب نامدار او، به مخالفت با بسیاری از عقاید شیعی برخاست. پس از او شاگردش «ابن القیم» عقاید وی را رواج داد و در کتاب «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بر حجم و نفوذ اندیشه های استاد افزود. از همان زمان، کتاب های بسیاری در نقد و رد افکار ابن تیمیه، از سوی عالمان شیعه و سنی نوشته شد. از آثار عالمان شیعی در رد عقاید ابن تیمیه و همفکرانش، می توان از احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری، عباقات الانوار میرحامد حسین، الغدیر علامه امینی و المراجعات سید عبدالحسین شرف الدین یاد کرد.

دانشمندان اهل سنت نیز کتاب های بسیاری در نشان دادن انحرافات فکری ابن تیمیه نگاشتند که یادکرد آنها در این مختصر نمی گنجد. به هر روی ابن تیمیه و پس از او کسانی از پیروان او، که معروف ترین آنها محمدبن عبدالوهاب (۱۲۰۶ - ۱۱۱۵ هـ. ق) است، از سرسخت ترین مخالفان گریه و عزاداری برای شهیدان، به ویژه حضرت سیدالشهداء هستند.

آنچه پیش از آن گفته آمد و پاره های روشنی از سنت نبوی و پاسخ های متین مؤلفان شیعی و سنی به عقاید سلفی ها، این قلم را از شرح و بسط بیش تر معاف می کند. همین قدر می افزایم که مخالفت با گریه، عزاداری، توسل، زیارت و شفاعت خواهی،

بدین ترتیب، نباید از مصائب اهل بیت، و قصه پر آب چشم عاشورا سخن گفت؛ چرا که در این سخن، قدح اصحاب هست و ذم بسیاری از رویان و مشاهیر صدر اسلام!

در روزگار مانیز، این سخن به انحای گفته می شود. کسانی از سر دلسوزی یا غفلت، بر این باورند که برای حفظ وحدت مسلمین و یکپارچگی جهان اسلام، باید از ذکر و نقل پاره ای از حوادث صدر اسلام، چشم پوشید و اصل «تبراً» را یکسره به کناری نهاد. این سخن، اگر چه یکسره باطل نیست و گاه باید به اقتضای زمان و مکان، شیعیان به عزاداری های خود، شکل معتدل تری دهند، اما نمی توان آن را تا آن جا پذیرفت که حقایق تاریخی و گوهر دین و مسلمات شرعی را از یاد برد. امامان و بزرگان شیعه، در حساس ترین سال ها و قرون تاریخ، ذکر مصائب ابا عبد الله (ع) را متوقف نکردند و همواره به تناسب و اقتضای زمانه و زمینه، به وظیفه عزاداری خود برای امام حسین (ع) عمل کردند. البته باید پذیرفت که شکل هایی از عزاداری و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشهداء، نه منفعت، که زیان های بسیاری در پی داشته است؛ اما همه این زیان ها، ناشی از شکل خاص عزاداری بوده است، نه اصل آن.

اما درباره سخن غزالی که روایت مقتل حسین (ع) را بر اهل خطابه تحریم کرده و فتوای خود را به حفظ حرمت صحابه و قوام دین مستند نموده است، سخن بسیار می توان گفت. از جمله این که اگر این استدلال را بپذیریم، آنگاه باید در هر مسئله ای که میان مسلمین پدیدار می گردد و نزاعی برمی انگیزد، سکوت کرد و از بیم اختلاف و منازعه، حق را تنها گذاشت. ماجرای عاشورا و قصه در دناک کربلا، ثمره همین سکوت ها و مجامله ها بود. اگر مسلمانان نخستین، از همان ابتدا در برابر هر گونه انحراف و حق کشی می ایستادند و جبهه حق را از حضور و سلحشوری خود می آکنند، هرگز کار به عاشورا نمی کشید و اگر شیعه نیز از عاشورا به بعد، همان گونه رفتار می کرد که مسلمانان نخستین در سقیفه و جمل و صفین عمل کردند، تاریخ پر از جنایات و خیانت باطل گرایان می شد.

دیگر آن که، شیعیان به اختیار و اجتهاد خود به این موضع عمل نکرد نیفتادند که به اختیار و اجتهاد خود از آن دست کشند. در مجموعه های روایی، روایات و اخبار بسیاری است که همگی، به ذکر مصائب امام حسین (ع) و اقامه مجالس عزاداری برای آن سرور و سالار شهیدان، توصیه و تأکید کرده اند.

از همه اینها گذشته، مجالس عزاء و مراسم حسینی، در طول تاریخ، به مثابه کلاس های درس برای توده های مردم بوده و آنان را با احکام و عقاید دینی، تاریخ، رجال، سیاست و صدها موضوع

دینی و غیر دینی دیگر آشنا می کرده است. این مجالس، مهد پرورش انسان های تقوایی، خداترس و حق طلب است و تعطیل کردن آنها، به معنای حذف بخش مهمی از دستگاه آموزش دینی است.

آری؛ در عین حال نباید به گونه ای عمل کرد که دشمنان اسلام و انسانیت، سوء استفاده کنند و همین مقدار همدلی و وحدتی که میان مسلمان ها است، منهدم گردد. باید پذیرفت که برخی انواع عزاداری، در نهایت به سود دشمنان اسلام تمام می شود و آب در جوی کسانی می ریزد که نه به ادامه حیات شیعه راضی اند و نه از وجود دیگر شاخه های مسلمین، دل خوش دارند.

از سویی، کسانی مانند غزالی که هر از گاه چنین نصیحت های عامه پسندی می کنند، آن جا که به نزاع با فرقه های مخالف خود، برمی خیزند، هیچ یک از این دست ملاحظات و آسان گیری ها را روا نمی دارند. آگاهان به مباحث کلامی و آشنایان با تاریخ تمدن اسلامی، نیک می دانند که غزالی و همفکرانش، در مبارزه با عقاید شیعی - به ویژه فرقه اسماعیلیه - از هیچ تلاش و ترفندی، دریغ نکردند. اگر نسخه تسامح و مداخله سودبخش است، او نباید این همه در رد روافض و قائلان به امامت، کتاب می نوشت و آنها را به خلیفه عباسی یا سلطان سلجوقی تقدیم می کرد.

به هر روی، نگارنده نیز بر این عقیده است که در حال حاضر هیچ اصل و فرعی، به اندازه حفظ وحدت مسلمین، اهمیت و ارج ندارد؛ اما بر این گمان نیست که ذکر مصائب امام (ع) و برپایی مجالس عزاداری در برخی از شکل های آن، موجب هدم وحدت و از هم گسیختگی شیرازه امت اسلام است.

### ۳. مخالفت، از موضع هرفان

گروهی گریه و اقامه مجالس عزاء را برای مرده - هر قدر که بزرگ باشد - خطا در بینش و انحراف در عقیده می دانند و استدلال می کنند که چنانچه انسانی از بند تن رست و به جوار حق پیوست، جا دارد که برای او شادمانی کنند و وصال او را جشن گیرند؛ زیرا مرگ یا شهادت، او را به آرزوی دیرینه اش که همانا اتصال به عالم معنا و آرمیدن در جوار حق است، رسانده است؛ چنان که مسیحیان روز شهادت عیسی (ع) را جشن می گیرند و شادمانی می کنند. این عمل مسیحیان، نشان می دهد که آنان شهادت را برای عیسی (ع) خیر و موفقیت می دانند، نه شکست و نافرجامی. گو اینکه شهادتی نیز در کار نبوده است.

سخنگوی این دیدگاه، در میان علمای اسلامی، مولوی است. وی در دفتر ششم مثنوی، حکایت شاعری را نقل می کند که روز عاشورا وارد شهر حلب شد و چون از آداب و رسوم مردم آن شهر بی خبر بود، از نوحه و عزای آنان در ماتم حسین (ع) در

از منظر شخصی نمی‌نگرد. آیا جنبه اجتماعی عاشورا با جنبه شخصی آن تفاوت نمی‌کند؟ حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند، مظهر یک انحطاط در جامعه اسلامی بود. لذا همواره باید زنده بماند و یادآوری شود تا دیگر تکرار نگردد. ۵۷

افزون بر همه اینها، مسلمان چگونه و به چه بهانه‌ای می‌تواند در شهادت فرزند پیامبرشان، به عزاننشینند و آن را زنده نگه ندارند، در حالی که پیامبر اسلام (ص) حتی هنگام ولادت حسین (ع) و سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، بر او گریست و بنا بر اخبار بسیاری که در کتب فریقین جمع است، حضرت (ص) بارها، این حالت حزن و اندوه را از خود نشان داده است.

اخرج ابن سعد عن الشعبي قال: مرَّ عليّ - كرم الله وجهه - بكر بلاء عند مسيره الى صفين فبكي حتى بل الارض من دموعه فقال: دخلت علي رسول الله (ص) وهو يبكي. فقلت: يا رسول الله بأبي وامي ما يبكيك؟ قال: كان عندي جبرائيل آنفاً واخبرني أنّ ولدی الحسين يقتل بشاطي الفرات بموضع يقال لها كربلاء. ثم قبض جبرائيل قبضة من ترابه و شممني اياها فلم املك أن فاضتا. (ايضاً رواه احمد نحوه) ۵۸

بنابراین، شیعه برای گریه بر حسین و عزاداری و اقامه مجالس نحوه برای آن سید و سالار شهیدان، نه تنها مستظهر به روح اندیشه‌های دینی است، بلکه برای توجیه و تصحیح عمل خود، نصوص بسیاری را می‌تواند از سنت و سیره نبوی، نشان دهد.

سخن آخر در این باره آن است که ماجرای گریه و عزاداری شیعه برای امام حسین (ع) علاوه بر آن که ثبوتاً، حق و مطابق با سمت و سوی اسلام است، اثباتاً نیز فواید بسیاری را نصیب دین و دینداری کرده است. این موضوع، یعنی فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین (ع) خود مقوله دیگری است که نیاز به فحص و مجال فراخ تری دارد؛ آنچه تاکنون گفته آمد، نشان دادن ریشه‌های این مسئله در متون روایی و نصوص دینی، و پاسخ به انواع مخالفان آن بود. پس از این، می‌توان زمام سخن را به سمت فلسفه و فواید عزاداری برای امام حسین (ع) چرخاند که از حوصله این مقدمه، بیرون است.

شگفت ماند. تا این که از مردم پرسید و خواست که این بزرگی را که برای او چنین ماتم گرفته‌اند، به او بشناسانند. قصد شاعر، آن بود که برای آن عزیز از دست رفته، مرثیه سازد و قصیده‌ای غم‌آلود در رثای او گوید. مردم به شاعر غریب گفتند که امروز، سالروز شهادت حسین بن علی (ع) است. مرد شاعر گفت: اما او که قرن‌ها است که مرده است، و گذشته از آن، اگر ماتم می‌گیرید و عزاداری می‌کنید، برای خود کنید که او در چنین روزی، شادمانه‌ترین واقعه زندگی خود را تجربه کرده است.

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان  
زانکه بد مرگی است این خواب گران  
روح سلطانی ز زندانی بچست  
جامه چه دریم و چون خاییم دست  
چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند  
وقت شادی شد چو پیشکستند بند  
سوی شادروان دولت تاختند  
کنده و زنجیر را انداختند. ۵۴

بدین ترتیب هیچ وجهی برای عزاداری و گریه شیعه وجود ندارد و اساساً، روز عاشورا، روز شادی است نه ماتم! به اقتضای این عقیده شگفت و شاذ، باید برای همه کسانی که دنیا را پشت سر گذاشته، رخت به دار بقا می‌برند، شادمانی کرد و این جشن و سرور را جایگزین مراسم ترحیم و عزاداری نمود. در برابر این عقیده نادر و شاذ، باید گفت که:

اولاً در دنیای مسیحی که این شهادت را جشن می‌گیرد، روی همان اعتقاد خرافی است که می‌گوید عیسی کشته شد، تا بار گناه ما را بر دوش کشد. بنابراین، مرگ او، موجب سعادت و متضمن خوشبختی ما در آخرت است؛ ثانیاً این همان فرق اسلام و مسیحیت تحریف شده، است. اسلام دین اجتماعی است و مسیحیت، دینی است که همه آن چیزی که دارد، اندرز اخلاقی است. از طرف دیگر گاه به یک حادثه از نظر فردی نگاه می‌کنیم و گاه از نظر اجتماعی، از نظر اسلام، شهادت حسین بن علی (ع) از دیدگاه فردی، برای شخص امام (ع) یک موفقیت بود و خود حضرت می‌فرمود: حُطَّ الموت علی وُكِدَ آدم، مخط القلادة علی خیر الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاقاً یعقوب الی یوسف. ۵۵ از نظر شهید، شهادت، موفقیت است. امام علی (ع) آن گاه که تیغ خوارج بر فرق مبارکش فرود آمد، فرمود: والله ما فجانی من الموت وارد کرهته او طالع انکرته و ما کنت الا کقارب ورد و طالب وجد. ۵۶ اما اسلام، طرف دیگر را هم لحاظ می‌کند و قضایا را همیشه



۵۴. مثنوی معنوی، نسخه نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۷۹۹-۷۹۶.

۵۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶؛ اللهوف، ص ۲۵؛ مقتل الحسین خوارزمی، ج ۲، ص ۵؛ کشف الغم، ج ۲، ص ۲۹.

۵۶. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۵۴؛ فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۸۷۵.

۵۷. شهید مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۱۲۸-۹، با تلخیص و تصرف.

۵۸. قندوزی، پناهی الموده، باب ۶۰، احادیث وارده در شهادت امام حسین (ع).